

- نثر با شعر سپیدا** / یادداشتی درباره مجموعه شعر «چاپ بیروت» سروده علی داودی
- طالب کمال و دیدار جمال** / نگاهی به شعرهای کتاب «شیری در قفس ۹۰۲» احمد زارعی
- شاعری خوب اما کم کار** / درباره دفتر شعر «فصل فاصله» از محمدرضا ترکی

یادداشتی در باره مجموعه شعر «چاپ بیروت» سروده علی داوودی

# نثر با شعر سپیدا!

**وارش گیلانی**: نه‌تنها شعر کلاسیک گفتن تمرین و ممارست مدام می‌خواهد تا شاعر در آن صاحب تبحر و تجربه شود، بلکه این امر درباره شاعران نیمایی و سپید هم صدق می‌کند. پس شاعرانی که یک عمر شعر کلاسیک گفته‌اند، صرفا به اعتبار اینکه هر کس شعر کلاسیک گفته باشد بهتر می‌تواند شعر نیمایی و سپید بگوید، دل خوش نکنند که این راه، هم سخت‌تر از راه شعر کلاسیک است و هم نیازمند ممارست مدام (البته بعد از تبحر یافتن در شعر نیمایی و سپید، سابقه و تجربه گفتن شعر کلاسیک موثر خواهد بود).سخت‌تر است، چون از ابزارهای موثری همچون وزن و قافیه و ردیف، یا کمتر می‌تواند استفاده کند یا در کل نمی‌تواند از آنها برای بهتر، زیباتر و منسجم‌تر کردن اشعارش بهره ببرد و…

مهم‌تر از همه اینها، همان داشتن تمرین و ممارست مدام سالیان است که شاعر را در آن شیوه یا قالب صاحب تجربه و سبک و حتی صاحب زبانی دیگر یا مستقل می‌کند. یعنی بدون این سابقه و کسوت، نه‌تنها نمی‌توان شاعری خوب و تاثیرگذار در حوزه شعر نیمایی و سپید شد، غزل سرا و مثنوی‌سرای خوبی هم نمی‌توان شد؛ فرقی نمی‌کند. حال با این احتساب، علی داوودی که ظاهرا هیچ تجربه و تمرینی در این شیوه- آن هم شعر سپید- ندارد، با چه پشتوانه‌ای ناگهان خود را به اینجا رسانده است که تازه اول راه سختی‌ها هم هست. من حتی شاعر نه‌چندان خوبی را در حوزه شعر سپید می‌شناسم که از پس ۴۰ تا ۵۰ سال شاعری در این حوزه، نخواستسته به چنان موسیقی کلامی در شعر سپید رسیده که حیرتانگیز است؛ آن موسیقی جادویی که شاید خود نیز به آن یا حداقل به همه آن آگاه نباشد. نمی‌گویم خود را به بزرگان شعر معاصر و امروز رسانده اما تلاش و ممارستش، او را به جایی رسانده که حداقل مزدش بوده است. یعنی شما اگر متبحرترین شاعر کلاسیک و بهترین غزل‌سرای معاصر هم باشید، بی‌کسب تجربه در طول زمان، حتی نمی‌توانید به پای آن برسید.نمونه‌های با ارزش بزرگان غزل‌سرایي همچون حسین منرّوی و محمدعلی بهمنی هستند که مجموعه‌های نازک و قطور شعر نیمایی و سپیدشان هیچ جلوه‌ای در شعر معاصر امروز پیدا نکرده‌است. حکایت، حکایت داستان دختر کوچکی است که گاوی را به دوش می‌کشید و هر روز از صد پله قصر بالا می‌برد. هر چند اینکه این ۲ شاعر غزل‌سرا، وقت بسیاری هم برای آنها گذاشته بودند. لایند نه وقت و تمرکز کامل یا حداقل لازم! نکته آخر استعداد داشتن شاعران در یک

حوزه خاص شعری است که بحثی دیگر است.

حال علی داوودی با کدام تمرین و در کدام سال‌ها گوساله شعر سپید خود را بالا برده‌است؟! ما نمی‌دانیم! شعرهای دفتر «چاپ بیروت» که نشانه‌های چندانی از آن ندارد!

مجموعه‌شعر «چاپ بیروت» در هیبت و جلد بسیار ویژه و کاغذ چشم‌نوازش‌پهراستی چاپ بیروت را نداعی می‌کنند؛البته بیروت امروزی و جدید را که سعی کرده اصالت نوع چاپش را هنوز حفظ کند. این کتاب را شهرستان ادب با ابتکاری جالب به چاپ رسانده است. اخیرا این ناشر ابتکارهای دیگری هم روی مجموعه‌های دیگر پیاده کرده که جالب است، و گاه آنقدر جالب که تائیسر روانی‌اش مخاطب و بیننده کتاب را برای خواندن محتوای کتاب حریص می‌کند!

مجموعه شعر« چاپ بیروت» در ۸۴ صفحه، در بهار ۱۳۹۷ چاپ شده و شعرهای سپید علی داوودی را دربردارد؛ شاعری که تا حالا و در طول عمر نزدیک به ۵۰ ساله‌اش، نه‌تنها به شاعر شعر سپید مشهور نیست، بلکه به شاعری که مثل خیلی‌ها شعر سپید هم می‌گوید، شناخته‌شده نیست. شعرهای «چاپ بیروت»، شعرهای سفر است. این کار در دهه‌های قبل توسط چند تن از شاعران امروز تجربه شده است اما از آنجا که در «سفرسرودها»، همواره یک نوع آگاهی و قصد در شعر گفتن سبب مصنوعی شدن اشعار می‌شود- اگر چه با ورود واژه‌های جدید به‌واسطه دیدن مکان‌های گوناگون در زمان‌های متفاوت و چیزهای تازه‌ای که در آن مکان‌ها دیده می‌شود، اشعار سفری یک نوع تازگی و دیگر بودن را تجربه می‌کند- بی‌شک به‌واسطه همان خودآگاهی، معمولا شعر درجه یک و بزرگ ساخته نمی‌شود.

داوودی در اغلب شعرها تنها واقعیت‌ها و صحنه‌هایی را که می‌بیند بیان می‌کند؛ یعنی این واقعیت‌ها درونی شاعر نمی‌شوند، ملموس نیستند، شاعر در بیدار کردن حس باورپذیری مخاطب ناگام است، و خلاصه بی‌هیچ تمهیدی، خام خام شعرهایش را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. و این در حالی است که اغلب شاعران نمی‌دانند بسیاری از مخاطبان غیر شاعر کمتر از دریا نیستند! یعنی داوودی با کدام واسطه و تمهیدی از مخاطب می‌خواهد که او «برامدن خدایان و قدیسان را از معبد‌های لبنان» باور کند؟!:

«گفتم سلام لبنان!/ شاخه‌های زیتون/ در گرمی دهانم جوانه زدند/ سبب‌های سرخ‌شعله‌ورند/ اونوتن در باغ نبود، / گفتم سلام لبنان!/ قدیسان و خدایان/ برآمدند/ از صخره‌ها.»

نگاهی به شعرهای کتاب «شیری در قفس ۹۰۲» احمد زارعی

## طالب کمال و دیدار جمال

خواندنی دارد. کاظمی- که از او توقع نقد و بررسی اشعار زارعی می‌رفت- در مقدمه خود از چگونگی جمع‌آوری و تدوین اشعار می‌گوید و نکات ظریفی در این باب. محمدحسین جعفریان هم در مقدمه خود، ضمن بیان شخصیت انقلابی و انسانی و اخلاقی زارعی، به کارهای فرهنگی او پس از اتمام جنگ و ایثار‌گری‌های همیش‌ه‌اش در این حوزه اشاره می‌کند و… و نقش زارعی را در نقش یک پیشروی انقلابی فرهنگی می‌کند و… که به شهید اونیی بسیار شباهت دارد، ترسیم می‌کند و…

اما شعر خواندنی‌تر جعفریان که به یاد و برای احمد زارعی سروده است:

«واقعا تو را دیدم/ همراه دیگر قزل‌الاها و ساردین‌ها/ بیخ‌زده و عبوس/ از آن‌سوی وین‌ترین سرگرم شمارش عابران صبحگاهی بودم / تو آمدی/ اما شبیه این همه عجول نگریدی / ایستادی و عاشقانه نگاه کردی به ماهی‌ها/ حتی به روز صیدشدن ما هم نگاه کردی. / شبیه دیگران/ پالتویی نداشتی تا نقش‌ار بالا بکشی/ چتری هم نداشتی تا بر سرت بگیری/ زیر برف ماندی/ آن سوی وین‌ترین/ او‌هی نفس کشیدی/ و بخار سیننات هر بار در هوا/ به کلمه‌ای مبدل می‌شد/ که همه ما در این سوی وین‌ترین به صدای بلند تکرار می‌کردیم.»

اشعار «شیری در قفس ۹۰۲» احمد زارعی که در ۱۹۲ صفحه از سوی انتشارات سوره مهر چاپ شده، بیش از ۵۰ صفحه آن را ۲ مقدمه اول و عکس‌های آخر کتاب به خود اختصاص داده است.



کل شعر این بودا و در جای دیگر صرفا بسا آوردن «همبازی همند» توانسته‌خیلی ضعیفایجادتجنیس کند که در این زمینه کولاک‌ها شده‌است؛ ضمن اینکه این به‌اصطلاح شعر، تنها یک گزارش خبری از گوشه‌ای از واقعتی است که هر کسی می‌تواند آن را ببیند و بازگو کند. داوودی حتی در این کار نخواست‌ه و نتوانسته کمی با زبان بازی کند (آن‌گونه که در جایی دیگر) و بگوید: «برای خودم تاریکی درست می‌کنم» تا حداقل آن را از حالت نثر و واقعیت صرف در آورد، چرا که امروزه تحلیل‌گران سیاسی هم براحتی از این جمله‌های غیرمعمولی که دیگر مستعمل شده و شکل واقعی به خود گرفته، استفاده می‌کنند: «لبنان خلاصه ویرانی تاریخ».

«لبنان اسمی بود/ بر دیوارهای قدیمی قلب عربی من/ که با حروف لاتین نوشته بودندش. / لبنان خلاصه ویرانی تاریخ/ ستونی از خاطر‌هوی دار شهر خواب/ که در کوچه‌هایش/ گنجینه‌های صلیبی و روباهای فینیقی/ همبازی همند.»
البته «شاخه‌های زیتون در گرمی دهانم جوانه زدند» و «سبب‌های سرخ شعله‌ورند» زیباینده‌اما اول اینکه کار چندانی به شعر ندراند و تنها به‌خودی‌خود زیبایند و دوم اینکه تعبیر و تصاویرش بسیار آشنایند؛ ویژه دومی که تداعی‌کننده بسیار دارد؛ مثل «گل‌های سرخ آتشینی که شعله‌ورند». یا وقتی سهراب می‌گوید: «سبب سرخ آوردم، سبب سرخ خورشید» دیگر از خورشید چه چیزی شعله‌ورتر است؟! پس دنباله آن این به ذهن می‌رسد: «که شعله‌ور است.»

حضور موثر هراژ‌گاهی عنصر عاطفه در این دفتر، شاید تنها نقطه اتکای شاعر باشد که کل شعرهایش ناگهان فرو نریزند!جملات عاطفی تاثیر‌گذاری که البته گاه ممکن است به نظر برشی از یک داستان باشد که چندان مطول هم نباشد. نه نظر شما آیا نمی‌شود که این جملات را با کلمات کمتر و تاثیر‌گذارتری بیان کرد:

«بن‌جسا/ زادگاه من است انگار/ و آن‌قدر صمیمی/ که می‌خواهم در خانه‌ا را بگویم و بگویم تشنه‌ام/ و مادر بزرگ خانه آن‌قدر واقعی باشد/ که لیوانی خاکشیر برایم بیاورد.»



شعرهای این دفتر حدود ۵۰ صفحه غزل و مثنوی دارد، حدود ۲۵ صفحه چهارپاره، حدود ۴۰ صفحه شعر نیمایی، ۱۵ صفحه آخر هم به ۴ مثنوی از آخرین اشعار شاعر اختصاص دارد.

محتوا و مضامین این دفتر علاوه بر داشتن بن‌ماه‌های دینی و مذهبی به‌صورت محسوس و نامحسوس، سرشار از شعرهای آیینی و دفاع مقدسی و عارفانه و اجتماعی است؛ شعرهایی که از تنوع مخاطب‌پسندی برخوردارند؛ از شعرهای اخلاقی نزدیک به اشعار پروین اعتصامی گرفته تا غزل‌های عارفانه- اجتماعی شبیه اشعار علیرضا قزوه و غزل‌ها و عاشقانه‌های ملیح و محجوبی که زبان عمومی غزل‌سرایان امروزی را تداعی می‌کند؛ یعنی زبان‌شان بین زبان شعر دیروز و امروز قرار می‌گیرد. این تنوع شعری را حتی در ۳ غزل اول کتاب نیز می‌توان سراغ گرفت که به ترتیب از هر کدام یکی دو بیت نمونه می‌آوریم:

«بلبلی بر غنچه‌ای می‌خواند در صبح چمن:
تا به کی در انتظارت ناله باشد کار من؟»

غنچه پشت چشم نازک کرد و ناز‌آلوده گفت:…»

«تا آن طلوع عدل نهان از غبار ماست

این شیخ سرخ، معجزه آشکار ماست»

«سر زیر پای دوست فکندن ز روی دوست

این پیش‌فاینده‌ترین طرز کار ماست…»

«آمد به خلوتم سحر و گفت با دلم:

در نزد آفتاب حساب تو روشن است…»

نکته دیگر اینکه زبان و نوع بیان شعر زارعی برخلاف بسیاری از شاعران انقلاب که تحت تاثیر زبان بیدل دهلوی

و سبک هندی هستند و بالطبع یا به نوعی به تبع آن تحت تاثیر افکار عرفانی و اجتماعی او، تحت تاثیر سبک عراقی و حافظ است؛ متاثر از سبک و زبانی که آن را کم‌وبیش به سمت زبان شعر کلاسیک و غزل امروز و در کل به زبان شعر انقلاب، سوق می‌دهد: «گل با شکفتنی که سر دار می‌کند

تکرار کار میثم تمار می‌کند

این کارها که عشق کند، محض امتحان بر عقل عرضه می‌کنم انکار می‌کند

روشن شد: از تشعشع مهر تو بود اگر

خورشید، سرخ، روی به دیوار می‌کند…»

شعر زارعی را در مثنوی‌هایش بهتر می‌توان دید، بویژه مثنوی‌هایی که تاریخ نزدیک‌تری دارند. در واقع دلیل اوج شعری او را در چند مثنوی آخر کتابش باید در تغییر زبانش و نوع تازه بیانش دید که نگاه شاعرانه‌اش را ارتقا بخشیده و به او فرصت از بالا نگریستن را داده است. در واقع زبان وقتی عوض می‌شود که شاعر به نگاه و اندیشه تازه‌تر، بهتر و برتری می‌رسد یا اینکه برایش پنجره‌ای باز می‌شود تا از فراز آن، مناظر را بهتر ببیند و منازل را بهتر طی کند:

«باز امشب هوس گریه بپنهان دارم

میل شبگردی در کوچه باران دارم

من که چون ز دل می‌زدگان عریانم



البته از این جملات تاثیر‌گذار عاطفی در دفتر «چاپ بیروت» چند نمونه پیدا می‌شود که ما ۳نمونه‌اش را می‌آوریم: «من می‌دانم فاصله انسان را تا ماه را/ وقتی تو کنار منی/ و حواست جای دیگر است.»

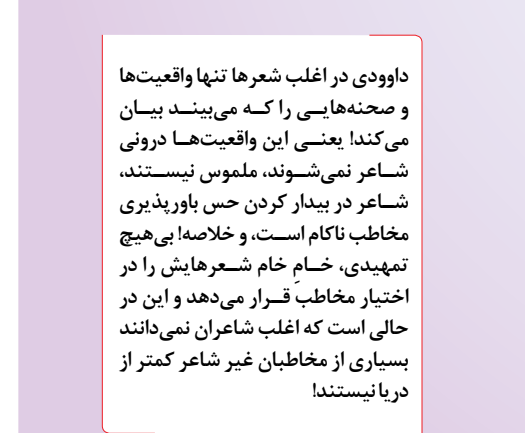
«وقتی که کوه‌های بزرگ در مغزم متلاشی می‌شوند.»
«اگر باد سربره‌ار بود، در دست‌نانش بادبادک می‌گذاشتم.»

و شعری در پایان و دیگر هیچ:

«باران‌داغ و شلوغ می‌بارد/ بیروت معشوقه سرسختی‌ست

زیر باران، / پناه‌هم بده، پناه‌هم بده/ در شب بمب/

پناه‌هم بده/ در بارش موشک‌ها/ پناه‌هم بده/ معشوق من! / چتر‌ها سوراخ شده‌اند!»



**داوودی در اغلب شعرها تنها واقعیت‌ها**

**و صحنه‌هایی را که می‌بینند بیان**

**می‌کند؛ یعنی این واقعیت‌ها درونی**

**شاعر نمی‌شوند، ملموس نیستند،**

**شاعر در بیدار کردن حس باورپذیری**

**مخاطب ناگام است، و خلاصه! بی‌هیچ**

**تمهیدی، خام خام شعرهایش را در**

**اختیار مخاطب قرار می‌دهد و این در**

**حالی است که اغلب شاعران نمی‌دانند**

**بسیاری از مخاطبان غیر شاعر کمتر از**

**دریا نیستند!**

چهارشنبه ۲ مهر ۱۳۹۹

وطن امروز شماره ۳۰۲۱

### شعر و ادب

#### نکاه

درباره دفتر شعر «فصل فاصله» از محمدرضا ترکی

شاعری خوب اما کم‌کار

[ الف. گیلوایی ]

«محمدرضا ترکی» از چهره‌های کم‌کار اما شناخته‌شده شعر انقلاب و شعر بعد از انقلاب است. او از جمله شاعرانی است که بعد از قیصر امین‌پور و سپیدحسن حسینی آرام‌آرام شناخته شدند و آثاری در قالب‌های کلاسیک و نو آفریدند. علیرضا قزوه و محمدرضا میرافضلی و اخیرا قربان ولیبی و چند تن دیگر، از جمله شاعرانی هستند که به واسطه استمرار در کار و حضور مدام و البته اشعار بسیار خوب انقلابی، آیینی، عرفانی و اشعار دیگر خود شناخته شدند و بعضی هم همچون محمدرضا روزهی صرفا با اشعار محکم و استوار و زیباییش در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ شاعری که با غزل خوب آغاز کرد و با اشعار نیمایی خود را کامل کرد، اگر چه کم‌کاری‌ها و غیبتش در کمتر شناخته شدنش بی‌تاثیر نبود و نیست، هر چند همواره در زمان پیدایی حضوری تاثیرگذار داشت اما محمدرضا ترکی نه‌شعرش در حد و اندازه‌های شعر قزوه و روزهی و ولیبی و میرافضلی است و نه مثل این چند تن در کارش حرفه‌ای. با این همه، حتی در کار کم‌کارانی چون او نظمی هست که در کار ترکی نیست؛ مثلا در کار روزهی؛ او با غزل‌های جلانه‌اش در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ پیش می‌آید و پس از یک دوره فطرت، ناگهان با اشعار درخشان نیمایی در دفتر بر و بیمانی بسه نام «از پیهله تا پروانگی» می‌درخشد. اگر چه هنوز از ایسن دفتر تا حدی بوی غزل برمی‌خیزد اما تلاش موثر و قابل تحسینش از شعرهایش پیداست، لیکن ترکی فقط گاه با شعری زیبا رخ می‌نماید و بعد هم ناآپدید می‌شود. هیچ نشانی از حرفه‌ای بودن در کارش پیدا نیست، در صورتی که قزوه و روزهی و ترکی و آن چند تن دیگر که بعد از قیصر و سپیدحسن ظهور کردند، استعدادشان در شاعری تقریبا با هم برابر است. شاید هم پست‌های مدیریتی در رده‌ای بالا و وابسته شدن به دانشگاه و درگیر شدن با فرهنگستان ادب در مجموع، دیگر وقت چندانی برای ترکی و امثال او باقی نگذاشته باشد؛ حال چه به اختیار و چه از سر ناگزیری. در واقع گرایش به قاف تا به حال باید در خود آدم باشد و تقصیر کس دیگر هم نیست؛ هر کس به همان راهی می‌رود که لایند دوستش داشته‌است.

دفتر شعر «فصل فاصله» محمدرضا ترکی را در ۷۰ صفحه نثر همسایه منتشر کرده است؛ دفتری که ۷۰ درصدش غزل است، همراه با چند شعر نیمایی و سپید و تقریبا یکی، دو مثنوی و دوبیتی و رباعی. به نظر من، شاعر باید در تنظیم دفترش سلیقه به خرج دهد، یعنی مثلا غزل‌هایش را در یک دفتر جمع کند و اگر در قالب‌های دیگر هم شعر دارد، آنها را هم در دفتری جداگانه منتشر کند. بی‌شک این نوع پراکنده‌کاری‌ها هم از غیر حرفه‌ای بودن شاعر برمی‌خیزد. این حرف‌ها را با بد و خوب بودن یک شاعر اشتباه نکیریم.



نشر همسایه منتشر کرده است؛ دفتری که ۷۰ درصدش غزل است، همراه با چند شعر نیمایی و سپید و تقریبا یکی، دو مثنوی و دوبیتی و رباعی.

به نظر من، شاعر باید در تنظیم دفترش سلیقه به خرج دهد، یعنی مثلا غزل‌هایش را در یک دفتر جمع کند و اگر در قالب‌های دیگر هم شعر دارد، آنها را هم در دفتری جداگانه منتشر کند. بی‌شک این نوع پراکنده‌کاری‌ها هم از غیر حرفه‌ای بودن شاعر برمی‌خیزد. این حرف‌ها را با بد و خوب بودن یک شاعر اشتباه نکیریم.

غزل ترکی صرفا عاشقانه نیست و گاه نیز کلا عاشقانه نیست و حتی از عاطفه چندانی هم برخوردار نیست، در صورتی که غزل روزهی و ولیبی ابدار است؛ اگر اندیشه هم دارد، خالی از تغزل و عرفان و عاطفه نیست اما غزل‌های ترکی وقتی به سمت اندیشه پیش می‌رود، کمتر یادش می‌آید که در حال سرودن غزل است:

«ه جانور، نه دیو، نه مردم؛ معجونی از غرور و توهم بی‌بهره/ از حقیقت انسان، چیزی شبیه سوء‌نقلم هم در جنگلی از آهن و سیمان، در غار‌های تازه انسان انسان نیمه‌املی امروز، مانده‌ست بی‌سرود و ترنم لبریز از ترمد و ععیان، سرشار از تغافل و نسیان جاوید در بهشت حماقت، ناخوانده رمز آدم و گندم»
عاشقانه‌های ترکی در بعضی غزل‌ها نیز چندان قوی و عاطفی و تغزلی نیستند، اگر چه شاید در غزل نمره قبولی بگیرند:

«شب از نیمه می‌رفت و من تشنه بودم

و می‌سوخت در هرم شب تار و بودم

تو بودی و چشم تو بود و سیاهی

اگر چشم در چشم شب می‌شودم

خیالت چنان شعله‌ای در دلم ریخت

که برخواست از عمق آینه‌ی دودم»

ترکی گاه در شعر نیمایی عاشقانه‌تر و تغزلی‌تر عمل می‌کند. نیمایی‌هایش تا حدی از نوع و شکل نیمایی‌های قیصر پیروی می‌کند اما به لحاظ قدرت زبانی و شکل و فرم به نزدیکی‌های شعر قیصر هم نمی‌رسد؛ مگر اینکه به نیمایی‌های قیصر دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و نه ۲ دهه آخر عمرش با این همه، ترکی در غزل و بعد شعر نیمایی شعرهای خوبی دارد، و این امر را در گزیده‌شعاری که انتشارات تکاز او و ۱۲۰ شاعر دیگر منتشر کرد، تا حدی ثابت کرده است، یعنی بعضی شعرهای ترکی در نشر تکا که زمان نزدیک‌تری را نشان می‌داد، مرتآب و ارجمندی بیشتری از اشعار دفتر «فصل فاصله» داشت اما اشعار سپیدش در این دفتر و شاید در کل اشعار قابل دفاعی نیستند. در پایان، همه غزل‌های محمدرضا ترکی را با دقت خواندم و غزلی بیش از حد و اندازه‌ای که در ذیل می‌آید، نیافتم:

«دیدم آتشی از نغمه‌هایت شعله‌آواتر

نمی‌بینی کویری از دل من بادپیماتر

من امشب هم از خودم هم رفته‌ام، هرگز نمی‌یابی

کسی را! اینچنین در لحظه‌های خویش تنها‌تر

میان این همه بی‌راهه و راهی که می‌بینی

یکی ما را به شهری می‌برد لبریز رویاتر

همان راهی که روزی تکسوارانی شگفت‌آوا

گذر کردند و شد از خون‌شان دمان صحرا، تر

حقیقت همچنان در بازی خورشید با ابر است

که گاهی می‌شود پیدا و پنهان، گاه پیداتر

زبان دیگری باید برای گفت‌وگو یا تو

که باشد واژه‌هایش از خود آینه گویاتر.»